

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

پیدا

در کلاس درس



"دوره اول"

(نجیمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱) آقای مزرعه دار چه حیوانی را به مزرعه آورد؟

۱) کبوتر ۲) اردک ۳) گنجشک ۴) کلاغ

۲) اردک پرهای خود را برای الاغ چگونه توصیف کرد؟

۱) پرهای قشنگ و رنگارنگ ۲) پرهای تمیز و زیبا
۳) پرهای خیس و مرطوب ۴) لابه لای پرهای سفیدش هزار تا پر رنگی است
۳) چرا اردک به مرغ حنایی گفت دوستی آنها با هم جور نمی شود؟

۴) بز در خصوص رفتار زشت اردک چه جوابی به مرغ حنایی داد؟

۵) به ترتیب شماره گذاری کنید.

- بدن هر حیوانی برای خودش قشنگ و دوست داشتنی است.
 همان طور که رنگ و پوست و بدن هر یک از ما برای خودمان فایده هایی دارد.
 آهان پس پره های پای تو برای شنا کردن است.
۶) چه نتیجه ای از داستان می گیرید؟

۷) در داستان به چه خصوصیت اخلاقی بدی اشاره شده است؟

"معاونت آموزشی"

* اردک پزیزی و بز وزوزی *

یکی بود و یکی نبود. یک اردک یک اردک چاق آورد و انداخت وسط مزرعه. حیوان های مزرعه به طرف اردک آمدند. مرغ حنایی جلو رفت و گفت: «به مزرعه خوش آمدی. چه خوب که قرار است دوست و همسایه ی هم باشیم!»

اردک سرش را بالا گرفت و گفت: «ببخشیدها؛ ولی شما کجا و من کجا؟ من یک پام در آب است و یک پام در خشکی. روزی چند بار خودم را در آب می شویم. نه دوستی ما جور نمی شود!» مرغ حنایی از این حرف اردک ناراحت شد و رفت. الاغ جلو آمد و گفت: «سلام اردک جان! خوش آمدی. چه پرهای قشنگ و رنگارنگی داری!» اردک منقارش را بالا گرفت و گفت: «خب معلوم است، لابه لای پرهای سفید من هزار تا پر رنگی هست! من که مثل تو تک رنگ نیستم.» الاغ هم ناراحت شد و رفت. بعد به ترتیب آقا سگ، خانم گربه، خروس خان و جوجه هایش هم برای خوش آمد گویی آمدند؛ اما اردک پزیزی به هر کدام از آن ها چیزی گفت و دلشان را شکست.

خبر رفتار زشت اردک توی مزرعه پیچید. بز وزوزی که خواب بود، از سر و صدای حیوان ها بیدار شد و پرسید: «چه خبر شده؟» مرغ حنایی ماجرا را برایش تعریف کرد و گفت: «بهتر است تو هم با این اردک پزیزی حرف نزنی.» بز خندید و گفت: «اگر او اردک پزیزی است، من هم یک بز وزوزی هستم. می دانم با او چکار کنم؛ فقط اگر سراغ شما آمد و چیزی پرسید بگویید، بله همین



طور است.» بعد هم راه افتاد و رفت سراغ اردک.

اردک پزیزی داشت پرهایش را مرتب می کرد. بز وزوزی جلو رفت و گفت: «اه...اه...اه! تو دیگر از کجا پیدایت شد؟» اردک سرش را بلند کرد و با تعجب پرسید: «کی؟ من؟» بز وزوزی گفت: «بله، تو! بینم پاهایت چرا پره دارد؟ تا به حال پاهای به این زشتی ندیده بودم.» اردک پزیزی رفت و از مرغ حنایی پرسید: «پاهای من زشت است؟» مرغ حنایی گفت: «بله همین طور است.»

اردک دوید به سمت الاغ و پرسید: «به نظر تو پاهای من زشت است؟»

الاغ گفت: «بله جانم، همین طور است!» اردک پزیزی از سگ، گربه، خروس و تک تک جوجه ها هم همین را پرسید و همان جواب را شنید. زد زیر گریه و گفت: «وای! حالا با این پاهای زشت چه کار کنم؟» بز وزوزی با خنده گفت: «چه طور است پاهایت را بدهی به آقای مزرعه دار تا با آن یک سوپ خوش مزه درست کند.»

اردک پزیزی با گریه گفت: «نه من با این پاهای پره دار شنا می کنم.»

بز وزوزی گفت: «آهان! پس پره های پاهای تو برای شنا کردن است. همان طور که رنگ و پوست و بدن هر یک از ما برای خودمان فایده هایی دارد. می بینی؟ بدن هر حیوانی برای خودش قشنگ و دوست داشتنی است.» اردک پزیزی سرش را پایین انداخت و گفت: «درست است فهمیدم!» و راه افتاد و رفت تا از حیوان های مزرعه معذرت بخواهد.

پروین پناهی



